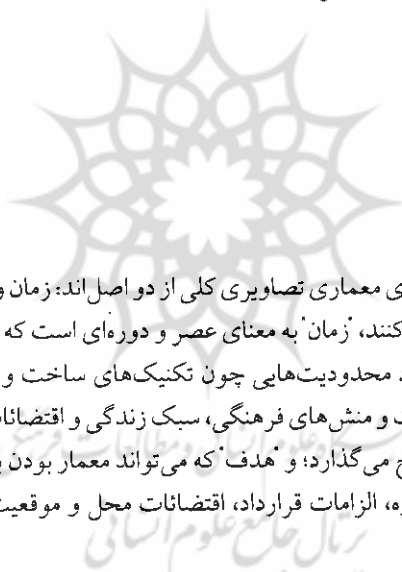


زیبایی بدیع

نویسنده رضا ثابتی
ترجمه محمدرضا فرزاد



تمامی طرح‌های معماری تصاویری کلی از دو اصل اند: زمان و هدف، دو اصلی که فرم و کارکرد اثر را تعیین می‌کنند، زمان به معنای عصر و دوره‌ای است که طرح‌ها در آن ترسیم می‌شوند، که این عامل، خود محدودیت‌هایی چون تکنیک‌های ساخت و ساز، مصالح ساختمانی، روندها، مقررات، عادات و منش‌های فرهنگی، سبک زندگی و اقتضائات مکان ساخت و ساز و چینش را پیش روی طرح می‌گذارد؛ و هدف که می‌تواند معمار بودن باشد و یا مفاهیم و ایده‌های طرح، اقتضائات پروژه، الزامات قرارداد، اقتضائات محل و موقعیت بنا و انتظارات کارفرما یا چنین چیزهایی.

فرایند ترکیب این دو عامل در نسل‌های متعددی ادامه یافته است و هنوز ساختمان‌ها در همه جا ساخته می‌شوند، اما شمار اندکی از آنها مشهور می‌شوند و مورد استقبال و تحسین عموم قرار می‌گیرند، علت این امر در عاملی نهفته که در تعریف فوق سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که عاملی ضروری یا مورد نیاز در خلق یک تصویر کلی به شمار نمی‌رود. این عاملی است که معمار مشخصاً تصمیم می‌گیرد از آن بهره‌گیرد و آن را در کار بگنجانند و نه یک مهندس؛ و آن ابداع زیبایی بدیع در معنای خلق فردیت یا بهتر بگوییم کاراگر است. هر بنایی که می‌بینید از سنگ، آهن، شیشه یا مصالح ساختمانی مشابه ساخته شده است، اما هر ترکیبی از مصالح نمی‌تواند به شکلی خیره‌کننده زیبا یا جذاب باشد، درست مثل غذای مشابهی که به دست سرآشپز های متفاوتی پخته شود، می‌توان گفت زیبایی مثل پرزهای زبان ما، عنصر ثابتی نیست، به همین خاطر چیزی که به مذاق کسی خوش می‌آید می‌تواند به مذاق دیگری خوش نیاید، اما به عنوان

نمونه، اگر کسی را ببینید که در خیابان از مقابل شما می‌گذرد و با گام‌های معمولی راه می‌رود، قیافه مرتبی دارد و لباسی معمولی بر تن دارد، به صرافت آن نمی‌افتید که سری بچرخانید و نگاه دومی به او بیندازید، ولی یک نگاه به کسی با کاراکتر، قیافه و سبک متمایز شما را متقاعد می‌کند و از شما دعوت می‌کند که دمی درنگ کنید و به تحلیل او بپردازید؛ ناخودآگاه سر برمی‌گردانید، در دومین نگاه است که تو درباره‌ی حالت و ویژگی او به داوری می‌نشینید، در اینجا است که حالا ذهن آگاه تو، بسته به علائق، امیال و شخصیت درونی تو، تصمیم می‌گیرد که آیا باز به نگاه کردن ادامه دهد یا از آن روی گرداند. لذا زیبایی تنها عاملی نیست که جذابیت ایجاد می‌کند، متمایز بودن در روند جلب توجه، عامل قدرتمندتری است.

می‌دانیم که دو نوع زیبایی وجود دارد که مورد توافق اکثر فیلسوفان است؛ زیبایی فردی یا شخصی و زیبایی جهانشمول (همگانی *m*). طبق نظر هگل، زیبایی (استتیک) از بطن ذهن یک فرد سرچشمه می‌گیرد، ذهن با تمرکز بر موضوع علاقه و دل بستگی خود، احساسات و عواطف را برمی‌انگیزد و بدین ترتیب مراتب خشنودی و رضایت را حاصل می‌کند، همگی می‌دانیم که علاقه و پسند افراد مثل شخصیت و کاراکتر آنها با یکدیگر تفاوت دارد. زیبایی فردی درست مثل اثر انگشت، آدم‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد، سبک زندگی‌ای که فرد با آن خو کرده و زیسته، محیطی که فرد در آن بوده و زیسته، همه این عوامل فردیت و کاراکتر او را شکل می‌دهند، کاراکتر ما دقیقاً وجه افتراق میان ما و آدم‌هایی است که در خیابان می‌بینیم، دقیقاً همین وجه افتراق سبب می‌شود درک و شناخت ما از زیبایی با درک افراد دیگر، خانواده‌ای که داریم، دوستانی که می‌شناسیم، بچه‌های مدرسه‌ای که به آن می‌رفتیم و افراد محله‌ای که در آن زندگی می‌کردیم، فرق داشته باشد.

همه این عوامل، عناصر بی‌واسطه‌ای هستند که کاراکتر یا شخصیت ما را شکل و تحت تأثیر قرار می‌دهند. زیبایی جهانشمول، از سوی دیگر، نوعی از زیبایی است که همه انبیا بشر در آن مشترکند و به واسطه آن با یکدیگر متحد هستند دقیقاً مثل عناصری چون دین، ازدواج، مهربانی، صلح و آرامش که ویژگی‌ها و نهادهایی جهانشمول‌اند، خوشامدی که یک فرد ایسلندی به تو می‌گوید دقیقاً با خوشامدی که یک کنیایی به تو می‌گوید یکسان است، شدت و حدت آن می‌تواند با هم فرق داشته باشد اما در جوهره و ذات، هر دو یک چیزند، حالا به این ترتیب اگر ما این همه خصلت‌ها و ویژگی‌های مشترک با یکدیگر داریم، چطور می‌توانیم بگوئیم که از نظر آراء و عقاید و شخصیت با یکدیگر فرق می‌کنیم؟ شاید به این خاطر باشد که ما همه خود یک جهانیم، و جهان از کاراکترها و افراد مختلف ساخته شده است؛ فردیت خط مرزی جهانشمولی است؛ و نه بالعکس. معماری که مرز و حدود منحصر به فرد خود را کشف کند و در فراسوی آن به ترسیم طرح بپردازد موفق خواهد بود. وقتی زیبایی یا ایدئولوژی مشخص تعریف شود، می‌کوشیم تا بر چیزهایی که مورد پسند و سلیقه ما هستند تأکید و رزیم، می‌کوشیم، به بیان و تأکید بر آراء و عقاید نهفته در طرحی که ما را به خود جذب کرده، عقایدی که تنها یک عنصر طرح به شمار می‌روند - می‌پردازیم. بعد هم می‌کوشیم تا حد ممکن این عقاید را تعمیم دهیم ولی نکته‌ای که هرگز بدان پی نمی‌بریم آن است که این فقط یک تو در قطع بزرگ است! آنچه ما باید در پی آن باشیم جهان کوچک است! وقتی یک معمار با هدف ساختن یک اثر بزرگ یک نقطه عطف بنایی را طراحی

می‌کند، به احتمال زیاد پندها و علائق شخصی خود را در طرحی اعمال می‌کند که بعدتر افرادی با سلايق مشترک به تماشای آن خواهند نشست، بنابراین در زمان تعريف زیبایی، باید ایده‌ها و سلايق تمامی افراد را در نظر گرفت و تمامی عناصر و عواملی که افراد را به خود جذب می‌کند به دقت مورد توجه قرار داد ولی این نکته و نتیجه‌گیری به نظر اشتباه می‌آید که بگوئیم زیبایی یک امر آماری است چون در سطح فرضیه نیز اگر بتوانیم از تمامی افراد پیرامون خود پاسخ بگیریم چطور می‌توانیم تا نظر تمامی دنیا را درباره یک طرح معماری جويا شویم؛ همه اجزاء عالم که سخن نمی‌گویند.

پرسشی که به میان می‌آید آن است که: «چه لزومی دارد از همان قدم اول از چیزی که سخن نمی‌گوید در باب زیبایی نظر بخواهیم؟» پاسخ آن است که زیبایی، نزد اجزاء غیر ناطق و یا حتی برخی انسانها که هیچ شور و احساسی در خود ندارند، به شکل ویژگی کارآمدی چهره می‌نماید، این افراد کسانی هستند که بیشتر منطقی هستند تا عاطفی و واقع‌گرا. برای پاسخ گفتن به پرسش فوق، باید نگاهی به برج کج پیزا بیندازیم، بنایی که وقتی طراحی می‌شد به چشم مردمان اصلاً زیبا نمی‌آمد، اما حالا خمیده است و جالب آنکه آدم‌ها و اعضای سخنگوی دنیا را به شکل غیرمنتظره به خود جذب می‌کند. به همین خاطر است که معماری باید در جهان و برای جهان به خلق زیبایی پردازد و معمولاً بخش مهندسی معماری به زیبایی عقلی (منطقی) اثر می‌پردازد (یعنی علم، زبان اعضای غیر ناطق دنیا).

تعداد کمی از معماران کسانی چون فرانک لویدرایت، نظریه متفاوتی را برای رسیدن و درک زیبایی جهانشمول (آماری) دنیا آموخته‌اند، آنها راه میان‌بری برای مطالعه و کاوش در جهان یافته‌اند چون خود بر این عقیده‌اند که زیبایی را در آنچه پیش‌تر خلق شده می‌یابند. آنها به خود عالم نگاه می‌کنند تا از آن الهام گیرند، وانگهی سراسر دنیا در حکم یک کل، بی‌شک با شکوه‌ترین زیبایی متصور است!

«اینک به تبلیغ معماری ارگانیک پیش رویتان ایستاده‌ام. و معماری ارگانیک را آرمان مدرن اعلام می‌کنم، اگر بخواهیم سراسر زندگی را بینیم و دریابیم باید خوب بیاموزیم، و برای آنکه به خدمت تمام زندگی درآییم و هیچ سنتی را در تداوم سنت بزرگ ضروری ندانیم. و هیچ فرم از پیش انگاشته‌ای را - حتی گذشته و حال و آینده را نیز - به عنوان الگویی ثابت ندانیم و نپرستیم بلکه برعکس قواعد و قوانین ساده خرد جمعی یا خرد برتر را - اگر شما چنین ترجیح می‌دهید - تعالی بخشیم و بزرگ داریم، و فرم را به تبع ماهیت مصالح تعیین کنیم...»

معماری ارگانیک بر آن است تا فضا را در متن یک کل یکپارچه جای دهد. رایت درگیر سبک معماری نبود، چون معتقد بود که باید هر بنایی به شکلی طبیعی در دل محیط خود، رشد کند و بیابد. او بر آن بود تا با بهره‌گیری از فرم‌های طبیعی از پیش موجود به نوعی زیبایی جهانشمول دست یابد.

انسان‌ها، به طور خاص هنرمندان، برآند تا به تعریف جدیدی برای درک و شناخت بنیادین از هنر و زیبایی دست یابند و هارمونی و یکنوایی میان هنر و زیبایی و سبک مدرن زندگی و پیشرفت‌های تکنولوژیک را افزایش می‌دهند. یکنوایی‌ای که به موازات افزایش و تکامل و بلوغ دانش و شناخت ما از جهان، پیوسته از طریق نظریه‌ها و ابداعات و کشفیات جدید، توازن و تعادل

خود را از دست می‌دهد. ما به این استنباط رسیده‌ایم که معماری جهانشمول ارگانیک شیوه‌ای است در رسیدن به زیبایی جهانشمول، زیبایی‌ای که مرزی نمی‌شناسد. زیبایی‌ای که درست به همان گونه که مکان و موقعیت بنا شکل یافته، شکل می‌بندد. و همین امر، بافت یکپارچه‌ای با محیط پیرامون، به این زیبایی می‌بخشد. مشهورترین آثار رایت آثاری هستند که به بهترین شکل به یکپارچگی و تلفیق با محیط پیرامون خود، دست یافته‌اند. از سر تصادف نیست که لوئیس سالیوان پدر معماری مدرن و پیر و مراد رایت یک نسل پیش از او می‌زیسته است. سالیوان معتقد است که فرم تابع کارکرد است و رایت بر این باور است که فرم و کارکرد هر دو یکی هستند.

بخش اندکی از زیبایی جهانشمول از علائق و گرایش‌های محلی و بومی و فرهنگی‌ای که به فردیت و کاراکتر ما نزدیک‌اند، نشأت می‌گیرد، و در شگفت مانده‌ایم که چرا در روزگاران قدیم وقتی امپراطور جدیدی ظهور می‌کرد، سبک منحصر به فرد دیگری از معماری نیز بی‌درنگ جلوه می‌نمود؟ سه پاسخ بر این پرسش وجود دارد: اولین دلیل که چندان مناسب بحث وارد نیست آن است که شاهان و امپراطوران از این طریق به نمایش اقتدار حکومت، قدرت، دانش و توان بازرگانی و مالی خود می‌پرداخته‌اند، این شیوه هنوز هم با ساختن بلندترین بناها توسط برخی کشورها اعمال می‌شود، دلیل دوم آنکه همان‌طور که پیش‌تر ذکر کردیم شرایط متفاوت، ترکیب متفاوتی از دو جزء زمان و هدف رقم می‌زده‌اند و بدین ترتیب حاصل کار از این امپراطور به آن امپراطور متفاوت بوده است، دلیل سوم و واپسین دلیل که نتیجه منطقی این بحث به نظر می‌رسد آن است که معماری به عنوان عرصه وسیع ظهور علم و هنر، صرفاً حالت و ویژگی‌ای بوده که سبک ساخت و ساز را تحت تأثیر خود قرار می‌داد، و ما می‌دانیم که جمعیت وسیع انسان‌ها به واسطه سلیقه‌های متفاوت خود، به خلق شدن سبک‌های پویاتری نیاز دارند سبک‌هایی که بتواند شمار بیشتری از افراد و کاراکترها را به خود جلب کند، بنابراین نباید جمعیت عظیمی در آن روزگار بوده باشد، که حقیقتاً هم این‌طور نبوده است، و این نشان می‌دهد که چرا سبک‌های بسیار اندکی از این امپراطوران بزرگ بر جای مانده است. تنها به عنوان یک تحشیه به این دلیل سوم؛ نباید این نکته را از یاد برد که در روزگاران قدیم، فارغ از این که نیازها و الزامات کمتری در کار بوده است، باید دانست که تأثیرات فرهنگی فرهنگ‌های توسعه یافته‌تر نیز در قیاس با عصر حاضر، بسیار کمتر بوده است، با این وجود امروزه با این حجم وسیع ارتباطات و تعامل میان فرهنگ‌ها و ملل، هنوز گرایش و علاقه خاصی به سلیقه‌ها و پسندهای شخصی در ابزارها، مصالح و سبک‌های قومی دیده می‌شود.

معماری ارگانیک بدین ترتیب جهانشمول‌ترین شیوه طراحی تمامی اعصار به شمار می‌رود، زیرا شمار بیشتری از انسان‌ها را به خود جذب می‌کند، و حالا چطور این همه سبک را در طی یک قرن بسط و گسترش دهیم، سبک‌هایی که اکثرشان پس از معماری ارگانیک ظهور یافته‌اند؟ دلیل آن شاید در درک این نکته نهفته است که پیش‌تر در باب عاملی که در هر سبک طراحی معماری ذهن ناخودآگاه تماشاگر را به خود جلب می‌کند، به ذکر آن پرداختیم: یعنی زیبایی نوآورانه، جزء خاص و ویژه‌ای از هر طرح که وجودش در ساخت و بنا شدن یک ساختمان، نه ضرورتی دارد نه لزومی، اما وقتی قرار باشد از ساختمان به عنوان یک شاهکار یک اثر هنری

بزرگ یاد شود، حضور آن بسیار ضروری و حائز اهمیت است. این به معنای آن نیست که معماری ارگانیک، از زیبایی نوآورانه یا بدیع برخوردار نیست. در شرح این نکته بیاید به نمونه- ای که قدمت‌اش به ۱۵ سال پیش بازمی‌گردد رجوع کنیم، زمانی که تلفن موبایل هنوز پدیده‌ای نوظهور به شمار می‌آمد و رفته رفته محبوبیتش همه‌گیر می‌شد، این صحنه را در ذهن مجسم کنید که صحبت کردن یک فرد با موبایل در خیابان تا چه حد توجه دیگران را به خود جلب می‌کرد در حالی که اگر این میزان توجه را با امروز مقایسه کنید دیگر آن توجه به کلی از میان رفته است. به این می‌گویند علاقه، عاملی که از حس کنجکاوی آدمی سرچشمه می‌گیرد، و این زیبایی بدیع است که همه بناهای عظیم و بزرگ از آن بهره‌مندند. این نکته درباره معماری ارگانیک و بسیاری سبک‌های دیگر معماری نیز صادق است، ما برآنیم پس از مدتی سبک‌ها را پشت سر بگذاریم، و درواقع چندان اهمیتی ندارد که سبک جدید تا چه مایه زیبایی‌شناسانه به نظر آید و حس شود (آنگونه که سانتایانا عقیده دارد) بنابراین همواره نیازی به خلق سبک‌های جدید احساس می‌شود و همین نکته نشان می‌دهد که چرا حتی با اینکه آثار رایت به زعم همگان زیبايند ما هنوز سبک‌های جدید معماری داریم. در روند خلق یک سبک جدید طراحی، اصالت و بداعت نقش اصلی را ایفاء می‌کند، اگر طرح، آرایش و نقشه جدیدی را ارائه نکند یا مایه‌هایی از طرح‌های دیگر را در خود داشته باشد و یا از آن بدتر آمیزه‌ای از سبک‌های متفاوت باشد، آن طرح مهم به قصور و کوتاهی است چون به جای آنکه یک اثر جدید و هرگز دیده نشده را به ناظر ارائه دهد و از این رهگذر علاقه و کنجکاوی او را جلب کند، به جای آن ناظر را به یاد بناهای دیگر می‌اندازد، بناهایی که هر بخش از این ترکیب به شکلی نیم بند گویای آن است، چون این ترکیب هیچ‌گونه یکنوایی نظری‌ای در خود ندارد، و به همین خاطر است که اکثر آژنت‌ترین بناهای دنیا، معجونی از عناصر یا سبک‌های از مد افتاده و کهنه و پیش‌تر آزموده است.

زیبایی به تنهایی مؤثر نیست اگر می‌خواهید نظر‌ها را به یک طرح معماری وادارید. به بیان بهتر زیبایی مردم را وادار نمی‌دارد تا دست از کار بکشند و به طرح زیبایی که به آنها ارائه کرده‌اید نگاه کنند، شما باید به آنها آنچه دوست دارند نشان دهید، بله آنها دوست دارند زیبایی ببینند ولی نه آن قدر که دلشان می‌خواهد که چیزهایی را ببینند که هیچ شناختی از آنها ندارند یا پیش‌تر آنها را ندیده‌اند و یا حتی هرگز نمی‌دانسته‌اند که چنین چیزی هم ممکن است. انسان‌ها سیاح و کاوشگرند دلشان می‌خواهد آنچه را که در ورای دانش‌شان هستی دارد ببینند به همین خاطر است که کریستف کلمب آمریکا را کشف می‌کند، به همین خاطر است که سفینه 'وایجر' مأموریت فضایی خود را آغاز می‌کند. به همین خاطر است که ما هنوز دلمان می‌خواهد بدانیم چه بر سر تایتانیک آمده، چطور انیشتین تئوری نسبیت را کشف کرده و چطور استفن هاوکینز بیگ بنگ‌های دنیا را... زیبایی تنها تحسین و ستایش آدم‌ها را برمی‌انگیزد، و تحسین و ستایش وقتی هست که جلب توجهی هم در کار بوده باشد، توجه وقتی معطوف پدیده‌ای می‌شود که کنجکاوی برانگیخته شده باشد، پس می‌توان گفت که زیبایی تنها مورد تحسین و ستایش منتقدان قرار می‌گیرد و نه تماشاگران یا مردمانی که در خیابان از مقابل ساختمان تو می‌گذرند چون آنها تصمیم می‌گیرند چه بنایی شاهکار است و چه بنایی نیست، آنها تصمیم می‌گیرند آیا تاریخ از طرح تو پادی بکند یا نه، وقتی آثار فرانک گه‌ری را نگاه کنید فرم‌هایی را می‌بینید که به شکل

بسیار جالبی در کنار هم قرار گرفته‌اند به شکلی که توجه همه را به خود جلب می‌کنند، به همین خاطر است که هم مردم و هم منتقدان معماری آثار او را تحسین کرده‌اند و آنها را نه به خاطر زیبایی بلکه به خاطر جذابیت‌شان ستوده‌اند، چون آنها تنها فرم‌های هندسه‌ای هستند که در ترکیبی غیر معمول در کنار هم قرار گرفته‌اند به گونه‌ای که ناظری که به آنها نگاه می‌کند ناامیدانه از خود می‌پرسد آیا واقعاً به این ترتیب که کنار هم قرار گرفته‌اند قرص و ثابت هستند یا اینکه چطور این فرم‌های سنگین و جسیم سرپا هستند و بسیاری پرسش‌های دیگر. در نتیجه می‌توان گفت هر طرح معماری باید نوعی عنصر جلب توجه در خود داشته باشد تا زیبایی‌ای را - که حا لا در خود دارد یا ندارد- ستودنی و تحسین برانگیز سازد. معمار بزرگ کسی است که بدانند مردم جلب چه می‌شوند.... آن را خلق و هارمونیزه کند!

پی‌نوشت‌ها:

۱. ضمیر ناخودآگاه نوشته جوزف جسترو، به بیان این نکته می‌پردازد که چشم انسان پیوسته در جست‌وجوی امور جالب توجه است تا پس از آن، ذهن آگاه در صورتی که آن را ارزشمند و جالب یابد، با ارسال سیگنالی، چشم را بدان معطوف سازد.
۲. فرانک لویدرایت، معماری ارگانیک ۱۹۳۹.
۳. موزه هنر مدرن گوگنهایم نیویورک ۱۹۵۶.
۴. خانه آدگار جی کافمن (آبشار) اثر فرانک لویدرایت ۱۹۳۵-۳۹.
۵. معتبرترین یافته‌های ثبت شده، جمعیت جهان را در سال اول AD، بین ۱۷۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر ثبت کرده‌اند. تخمین‌ها نشان از آن دارد کل شهروندان سراسر امپراطوری روم در اوج قدرت خود تقریباً ۶۰ میلیون نفر بوده است. برخی محققان این میزان را با حسب افراد غیر شهروند، بردگان ساکن این امپراطوری، دو برابر رقم مذکور یاد کرده‌اند. با حسب جمعیت کل جهان در آن روزگار که ۳۰۰ میلیون نفر بوده است، امپراطوری روم ۴۰٪ کل جمعیت جهان را در اختیار داشته است. مونتسیا و تراس ۷/۵۰۰/۰۰۰ نفر، مقدونیه و یونان ۳/۵۰۰/۰۰۰ نفر، آسیای صغیر ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر، سوریه و فلسطین و موپوتامیا ۶/۵۰۰/۰۰۰ نفر، مصر ۶/۵۰۰/۰۰۰ نفر، سیرنایکا ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر و کل امپراطوری شرقی ۳۴/۰۰۰/۰۰۰ نفر.
۶. کتاب 'حسن زیبایی' (۱۸۹۶) حرکت خجسته از علاقه قرن نوزدهمی به هنر به سوی مباحث بنیادین فلسفه ذهن را نشان می‌دهد. سانتایانا نشان می‌دهد عقیده دارد برخلاف نظریه ویژگی جهانشمول و بی‌عرض گرایش هنری، لذت، مهم‌ترین و محوری‌ترین مقوله زیبایی‌شناسی است، هم تجربیات و کارکردهای انسان‌ها به حسن زیبایی تعلق دارد که دو مقوله مورد بحث وسیع دارد: فرم و بیان. در نظریه بیان خود، سانتایانا مجدداً مسئله طرح شده توسط نظریه تداعی و ارتباط ایده‌ها را به بحث می‌نشیند و معتقد است که در لذت زیباشناختی، روند ارتباطی و تداعی به نوعی همجوشی و آمیزش میان پاسخ انگیزنده و ابژه‌ای که آن عکس‌العمل یا پاسخ را برانگیزنده، دست می‌یابد، و این بنیادی‌ترین تجربه اکسپرسیون یا بیان است. او این لذت را به سه دسته فرمال، حسی و نمادین تقسیم‌بندی می‌کند.
۷. بخش زشت‌ترین بناهای جهان مجله فوربس نوشته پتی شیفمن نسخه آن لاین، سرشماری زشت‌ترین بناهای جهان اخبار بی‌بی‌سی یکشنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۳.